

مروری بر برداشت‌های ایرانیان از غرب

● نوشته: دکتر فرهنگ رجائی

● مقاله‌ای که در زیر به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد، با توجه به انتشار کتابی تحت عنوان «کار در بازنشستگی: تداوم سرسختانه یک تلقی جمعی امریکائی» تألیف یک بانوی ایرانی نگاشته شده و در آن دیدگاه‌های ایرانیان نسبت به «غرب» و «تمدن غربی» در طول زمان اجمالاً مورد بررسی قرار گرفته است.

■ شرقشناسی در دانشگاه‌های غربی سنت دیرینه‌ای دارد. بسیاری از شرقشناسان بنام چنان آثار مستند و جامعی در مورد کشورهای شرقی تألیف نموده‌اند که برخی از آنها در کشور مطالعه شده جزء کتب مرجع محسوب می‌شود. خارج‌رفتگان جوامع غیرغربی، درباره اقتصاد، فرهنگ، تاریخ، سیاست و حتی ادیان جوامع خویش از محضر همین گونه شرقشناسان تعلیم می‌بینند. متأسفانه همتای شرقشناسی، یعنی غرب‌شناسی، در جوامع غیرغربی رمقی ندارد، بویژه در زمینه علوم انسانی. دانشمندان غیرغربی که در حوزه‌های معروف به علوم دقیقه مثل ریاضی، فیزیک، شمارگری (کامپیوتر)، مهندسی، و حتی اقتصاد سهم چشمگیری در پیشرفت معرفت بشری داشته و نامبردار شده باشند کم نیستند. اما در زمینه‌های علوم انسانی چون سیاست، تاریخ، جامعه‌شناسی و فرهنگ‌شناسی دانشوران شرقی صاحب‌نام معدودند یا حتی وجود ندارند. در حوزه بحث این مقاله، یعنی غرب‌شناسی، تعداد کمتر و بلکه کمترین است: مروری بر فهرست رساله‌های دکتری تألیف شده در چند سال گذشته نشان می‌دهد که کار تحقیقی کسانی که با نام‌های ایرانی در خارج رساله تمام کرده‌اند اکثریاً در زمینه ایران و ایران‌شناسی است یا با توجه به انقلاب اسلامی، در مورد جنبه‌هایی از سیاست و اجتماع در اسلام. در عین حال، باید اقرار نمود که در سال‌های اخیر، بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، که باید آن را پاسخی جدی در برابر چالش فن‌آوری و غرب دانست، توجه دانشوران به غرب در نزد دانشگاهیان ایرانی، چه در داخل و چه در خارج از کشور، از اقبال بیشتری برخوردار شده است. انتشار کتابی در خصوص یکی از مقولات فرهنگی غالب بر جامعه آمریکا توسط یک مؤلف ایرانی، صاحب این قلم را برانگیخت که هم خلاصه‌ای از یافته‌های مؤلف را در اختیار فارسی‌زبانان بگذارد و هم مروری مختصر بر سابقه برداشت‌های ما از غرب بنماید. هدف دوم بسیار مختصر و تنها به صورت طرح رئوس مطالب و مسائل آن خواهد بود.

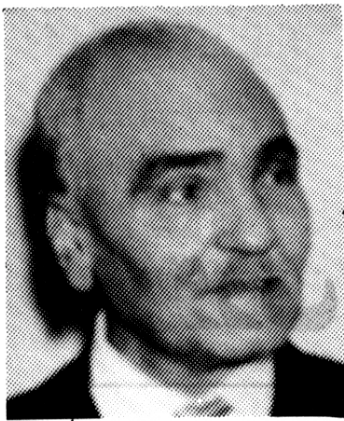
□ □ □

تاریخ کناکش فکری ایران با غرب را، به منظور بررسی برداشت‌های ایرانیان از غرب، می‌توان به دوره‌های زیر تقسیم نمود: الف) از نخستین برخوردهای ایرانیان با غرب و غربیان تا انقلاب مشروطیت؛ ب) از کودتای سوم اسفند تا

اوایل دهه ۵۰-۱۳۴۰؛ پ) از ۱۵ خرداد تا پیروزی انقلاب اسلامی؛ ت) از تأسیس حکومت اسلامی. به گمان نگارنده، با توجه به بحث مرکزی این مقاله، این تقسیم‌بندی مبین دوره‌هایی است که در هریک اندیشه‌ای غالب بوده لهذا، پیشنهاد می‌شود که از عبارات مفهومی زیر برای القای اندیشه هر دوره به ترتیب زیر استفاده شود: الف) «غرب‌خواهی»؛ ب) «غرب‌ستانی»؛ پ) «غرب‌زدائی»؛ و ت) «غرب‌شناسی». البته استعمال این مفاهیم به این معنی نیست که کل تفکر در هر دوره به همین نحله‌ها محدود می‌شود، بلکه هریک از آنها نمودار اندیشه غالب در دوره مورد نظر است. از این مفاهیم باید به عنوان ابزارهای علمی یا به زبان ماکس وبر «نمونه‌مثلی» یا به زبان توماس کهن «اسوه علمی» یاد کرد که به طور غیرقضاوتی و غیرجانبدارانه ما را در تحلیل هدایت می‌کند. اگر قرار بود اندیشه‌های جاری در هر دوره را به تصویر بکشیم الزاماً می‌بایست از اندیشه‌های ضد و نقیض و گاه معترض به فکر غالب یاد کنیم. آغاز دوره «غرب‌خواهی»، در تاریخ ایران، به اوایل سده سیزدهم هجری (سده نوزدهم میلادی) بویژه به بعد از جنگ‌های ایران و روس بازمی‌گردد. دو شکست عظیم مادر جنگ‌های ایران و روس، که به ترتیب در سال‌های ۱۲۲۸ هـ- ق (۱۱۹۲-هـ-ش / ۱۸۱۳ م) و ۱۲۴۴ هـ- ق (۱۲۰۷ هـ-ش / ۱۸۲۸ م) منتهی به عقد قرارداد‌های گلستان و ترکمنچای شد، تأثیری تعیین‌کننده در مناسبات ایران با غرب داشت؛ در واقع آنها را باید دوره چرخش مهم دانست. به احتمال بسیار زیاد تاثیر این شکست‌ها است که یکی از مرکزی‌ترین بازیگران این جنگ‌ها، یعنی عباس میرزای ولیعهد، را وامی‌دارد به نمایندگی فرانسه بگوید: «بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هوشیار نمایم. آیا مانند تزار روسیه که تاج و تخت خود را ترک گفته، به تماشای شهرهای شما آمده، من هم باید ترک ایران و این دم و دستگاه را بگویم؟»^۳ در عین حال این گفته هوشیاری ایرانیان نسبت به تحولات غرب را نشان می‌دهد که با تحسین همراه بوده است. نشان آن، اینکه عباس میرزا «تصویر ناپلئون را در قالب مدال به گردن خود می‌آویخت.»^۴ اندیشه تحسین‌گریبان که مقدمه‌ای بر غرب‌خواهی بود نه تنها در نزد بزرگان درباری که در نزد دیگر دولتمردان هم همانقدر قوت داشت. از زبان فتحعلی‌خان، بیگلربیگی آذربایجان، نقل است که خطاب به فرانسویان گفته بود «شماها آدمهای غربی هستید... داناترین در میان دانایان و دلاورترین در میان دلاوران... شما باردیگر زمانه رستم و خسرو انوشیروان را زنده کردید.»^۵ آرام آرام گرایش به غرب در همه جا محسوس می‌شود.^۶

مروری بر سفرنامه‌ها یا خاطرات سیاسی این دوره طولانی حکایت از آن دارد که اصطلاحاتی چون «متحیر شدم»، «حیرت را برمی‌انگیخت»، و «حیرت آور» برای توصیف جنبه‌هایی از غرب آنقدر در سراسر روایات پراکنده است که می‌توان ادعا نمود کم‌کم اندیشه غالب، حیرت‌زدگی می‌شود.

به موازات آن، سؤال مهم این می‌شود که چگونه مثل غرب بشویم؟ چگونه به ابتکارات، اکتشافات، اختراعات و پیشرفتهای غرب دست یابیم؟ کوشش‌ها همه در جهت کسب «پیشرفت و تمدن» است. دکتر فریدون آدمیت



● سیدحسین تقی زاده

● شکست نهضت ملی شدن نفت صرفنظر از تأثیراتی که بر ساختار سیاسی گذاشت، در واقع آغاز دو قطبی شدن عمیق جامعه نیز بود. از این دو قطب می‌توان با عناوین «متولیان فرهنگ غرب ستائی» و «طرفداران فرهنگ غرب زدائی» یاد کرد.



● میرزا ملکم خان

سامان دادن به اوضاع در جهت غرب خواهی وجود دارد، رجال از اعمال چنین اجماعی ناتوانند. نسل جوان «منورالفکر» که یا خود تعلیم فرنگ دیده‌اند یا از ثمرات «کاروانهای معرفت» هستند به میدان آمده از این ناتوانی زبان اعتراض برگشوده‌اند. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، از نظر تحولات داخلی، در واقع کوششی است برای سوار نمودن موتور تازه نفس بر بدنه لخت و سست حکومت. در سالهای پیرامون کودتا صحبتها یکسره از این است که «آدم نازنین و رجال صاحبنام که خوب و شریفند» باری از دوش معضلات نمی‌توانند بردارند و کارسازی لازم را ندارند^{۱۲}. نسلی تازه نفس لازم است که اندیشه غرب خواهی را اجرا کرده در واقع غرب ستائی کند. رضاخان پهلوی آمادگی داشت که بلندگوی این اندیشه شود و آن را جامعه عمل ببوشاند. لهذا تعجبی ندارد که افراد هوشیار، چابک ذهن، تحصیلکرده، و بارز در اطراف او جمع بشوند و از اقدامات او دفاع نمایند و او را «ناجی ملت» بخوانند^{۱۳}. یحیی دولت‌آبادی، یکی از نخبگان وقت، می‌نویسد: «ایران سابق یک قدم داشت تا دوره هلاکت و ایران کنونی یک قدم دارد تا سر منزل سعادت. آن یک قدم را احدی از ایرانیان نمی‌تواند بردارد مگر شخص اعلیحضرت پهلوی»^{۱۴}.

غرب به عنوان بهشت موعود و کعبه آمالی که همه باید بآن سو رو آورند، از فرض های مسلم است و سر فرود آوردن به آن «حکم لزوم». حرف بیگلر بگی آذربایجان در حدود یک سده قبل پژواکی بمراتب بر قوت تر در سخن رضاشاه وقت داشت. او به محصلینی که برای تحصیل عازم اروپا بودند گفت: «تصدیق می‌کنم که ما مردمان دیگری هستیم و آنها مردمان دیگری»^{۱۵}. افزون بر آن، برای آنها قصد اصلی از سفرشان را اینچنین توضیح داد: «مقصود ما از اعزام شما به خارجه تربیت است زیرا می‌بینیم که ممالک غرب و ملل غربی بواسطه تربیت کامل مقام عالی و شامخی بدست آورده‌اند و باین درجه رسیده‌اند، اگر مقصود از اعزام شما خارجه صرفاً تعلیم و تحصیل علم بود اعزام شما لزومی نداشت زیرا ممکن بود که در مملکت خودمان بوسیله استخدام معلمین و اقدامات دیگر بحدی که فعلاً کافی بشود وسایل تعلیم شما را فراهم کنیم ولی منظور اصلی ما تربیت شما بود... ملل شرق اگر بخواهند تربیت شوند ناچار باید بممالک غرب بروند»^{۱۶}. (تأکیدها همه از صاحب این قلم است). همانطور که قبلاً هم اشاره شد، این هرچه بیشتر از خود بی‌زاری و بروز غرب ستائی راشدت بخشید. احساس ناخوش آیند نسبت به «ایرانی و جنس ایرانی» در میان نخبگان دوره رضاشاه بکرات ثبت شده است. مثلاً خواجه نوری از میزبان تفر عبدالحسین تیمورتاش و نصرت الدوله فیروز صحبت نموده است^{۱۷}.

تحولات و تغییرات کلی در همه زمینه‌ها در جهت مثل غرب شدن همراه با احیاء عظمت دوره باستان ایران - که ضمناً آنها هم به کمک دانشمندان غربی و مطالعه کتیبه‌های قدیمی بروز نموده است - محصول همین غرب ستائی بود: ارتش جدید، سازمان کشوری جدید، نظام قضائی نو، مدارس و نظام دانشگاهی به سبک تازه، تغییر ساختار اجتماعی، متحدالشکل شدن البسه مردان و اروپائی شدن ظاهر زنان، تشویق تفسیر ویژه‌ای از دین که با غرب خواهی و غرب ستائی همخوانی دارد، همه از جمله کوشش‌ها در این جهت است. البته جانب انصاف را نمی‌توان وا گذاشت و باید اقرار نمود که الحق برخی از آنها تأثیرات مثبتی در زندگی اقتصادی، فردی، و اجتماعی بجا گذارده است، اما

که بیش از هر محقق دیگر ایرانی، با همدلی، افکار و عقاید نواندیشی و نواخواهی را در سده سیزدهم به تحلیل گذارده است، نتایج زیر را ارائه می‌کند که خلاصه‌ای کبسول وار از حرف اصلی صاحب این قلم درباره «غرب خواهی» نیز می‌تواند باشد: «ایرانیان در اولین برخورد با مظاهر مدنیت مغرب زمین و مشاهده اروپای متمدن مترقی عقب‌ماندگی مادی و اجتماعی وطن خود را نیک دریافته شفته ترقیات صنعتی اروپا شدند»^{۱۸}. یا در جای دیگر می‌نویسد، «همه نویسندگان اجتماعی در قرن گذشته [سده سیزدهم قمری / سده نوزدهم میلادی] داعی نوجویی و اخذ تمدن غربی بودند، گرچه وجه نظرهای مختلف داشتند»^{۱۹}.

قدر مسلم آن است که تمام کسانی که بوجهی در تصمیم‌گیری در ایران آن روز حق و امکان دخل و تصرف داشتند از این فکر متأثر بودند که راه حل مشکلات ما در پیروی از غرب و غرب خواهی است. عبارت معروف میرزا ملکم خان، «اخذ تمدن غربی بدون تصرف ایرانی» که از پیش فرض تسلیم به تمدن فرنگی و اروپائی برمی‌خاست، اصل مسلم و در واقع مرام (ایدئولوژی) حاکم بر انقلاب مشروطیت شد. درست است که سیدحسین تقی زاده یکی از قهرمانان آن جریان، نیم قرن بعد، احتمال داد که این عمل شاید «تندروی» بوده باشد، اما همین «تندروی» بود که راه را برای بروز فکر «غرب ستائی» نیز هموار نمود. در واقع در سراسر سخنرانی این بازیگر، اثری از افسوس خوردن و پشیمانی نیست بلکه هنوز تأکید بر پیروی از غرب است: «اینجانب در تحریض و تشویق به اخذ تمدن مغربی در ایران پیشقدم بوده‌ام و چنانکه اغلب می‌دانند اولین نارنجک تسلیم به تمدن فرنگی را در چهل سال قبل بی‌پروا انداختم که با مقتضیات و اوضاع آن زمان شاید تندروی شمرده می‌شد»^{۲۰}. همین قهرمان بود که در موقع تدوین قانون اساسی بعد از مشروطیت در مجلس از مناظره و بحث تعجب می‌کرد و اظهار می‌نمود که وقتی قوانین اساسی کشورهای مغرب زمین هست و می‌توان آنها را ترجمه نمود، بحث برای چیست^{۲۱}. نه نیازی برای شناخت غرب احساس می‌شد و نه ایرادی بر آن وارد بود؛ غرب نوشداروی تمام مصائب تلقی می‌شد، و این باور در تمام حوزه‌ها تسری داشت. حرف میرزا ملکم خان که تمایزی میان اصول صنعت و اصول حاکم بر زندگی قائل نبود اصل عام بود. ملکم می‌نویسد: «راه ترقی و اصول نظم را فرنگی‌ها در این دو سه هزار سال مثل اصول تلغرافیا پیدا کرده‌اند و بر روی یک قانون معین ترتیب داده‌اند. همانطوریکه تلغرافیا را می‌توان از فرنگ آورد و بدون زحمت در تهران نصب کرد، به همانطور نیز می‌توان اصول نظم ایشان را اخذ کرد و بدون معطلی در ایران برقرار ساخت. ولیکن چنانکه مکرر عرض کردم و باز هم تکرار خواهیم کرد هرگاه بخواهید اصول نظم را شما خود اختراع نمایند مثل این خواهد بود که بخواهید علم تلغرافیا را از پیش خود پیدا نمایند»^{۲۲} (تأکیدها از صاحب این قلم است).

همین فکر است که زیربنای ساختار جدید نظام سیاسی می‌گردد. هرچه غرب خواهی شدت می‌گیرد محتوای «تائید بی‌چون و چرای تمدن غربی و از خود بیگانگی و از خود بی‌زاری»، به زبان داریوش آشوری، نیز در بین نخبگان شیوع بیشتر پیدا می‌نماید^{۲۳}. شرمساری از ایران «عقب مانده» یکی از جنبه‌های مهم فکر در تمام تاریخ عصر نوشدن است. پس از تأسیس حکومت مشروطه، با این که اجماعی کم و بیش کامل برای



● دکتر شریعتی

● اگر پرسش های مربوط به «وجود و ماهیت غرب» بطور جدی مورد بحث پژوهشی واقع شود و عنوان رساله های تحقیقاتی دانشجویان قرار گیرد، آنگاه «غرب شناسی» رقی می یابد و به صورت رشته ای نظیر «روانشناسی» و «گیاه شناسی» در خواهد آمد، نه کلمه ای خطرناک و محوری برای محک زدن فرد، جامعه و تاریخ. بدین ترتیب هم احساس از خود بیزاری و زبون اندیشی گذشته از میان خواهد رفت و هم برداشت های پیچیده ای از غرب پیدا خواهیم کرد.

● عبدالحسین زرین کوب

علامت سؤال بزرگی در ذهن نسل درگیر و گیج از شکست نهضت ملی وارد نمود. کم کم مسأله «شبیه غرب شدن» بی رنگ می شود و «ایرانی مسلمان» ماندن در قبال غرب در ذهن بسیاری جای آن را می گیرد. فکر غالب (گرچه با کندی) در حال تغییر از غرب ستانی به غرب زدائی است. هر چه حکومت و متولیان غرب ستانی «اصلاحات» رادر جهت شبیه غرب شدن گسترده تر و فعالانه تر جامعه عمل می پوشانند، عکس العمل غرب زدایی شدیدتر می شود. در عرصه عمل، قیام ۱۵ خرداد پاسخی است که استحاله فکر غالب و رشد فکر غرب زدایی را به گونه ای بارز شدت می بخشد. علناً از غرب به عنوان عامل مصائب و مشکلات ایران نام برده می شود. ۲۳ بعد از چندی نشر کتاب «میراث خوار استعمار» است، که صرف نظر از این که چه قصدی در نوشتن آن وجود داشت، تفسیری از تحولات سیاسی و ورود آمریکا به صحنه بین المللی ارائه می کند و کوششی در ارائه نوعی شناخت از تحولات سیاسی به شمار می رود. ظهور دکتر علی شریعتی و کوشش او در تبیین ایدئولوژی اسلامی و ارائه نظریه «بازگشت به خویش»، تقویت غرب زدائی است. کتاب بسیار مهم مرحوم استاد شهید مطهری درباره اسلام و ایران، یعنی «خدمات متقابل اسلام و ایران»، که کوششی است شایان توجه در زمینه خودشناسی و بازیابی هویت فرهنگی نیز به صورتی مثبت غرب زدائی می کند. همینطور، فعالیت های مؤسسات فرهنگی و دینی متعدد از جمله حسینیه ارشاد و مدارس نیمه خصوصی دینی که با تأکید بر پرورش مسلمانان معتقد و در عین حال واقف به عهد و زمانه خویش، هم تشویق خودشناسی است و هم غرب زدائی. صفحات مجله «مکتب اسلام» در این دوره حاوی نکاتی گفتنی در این باب است.

جالب است که در دهه ۶۰-۱۳۵۰ نهضت بازگشت به خویش چنان گسترده است که عرصه بحث به تمام ابعاد جامعه کشیده می شود. احسان نراقی در کتابها و مقالاتش از چگونگی برخورد ما با غرب یاد می کند. ۲۴ در گفت و شنودهائی که در اواخر دهه ۱۳۴۰ و اوائل دهه ۱۳۵۰ روی داد، بحث جالبی که مطرح شد، تمایز قائل شدن میان دست آوردهای علمی و تکنیکی غرب با نظام ارزشی آن بود (قدمی در جهت عکس باورملکم خان). دکتر زرین کوب در مقاله ای با عنوان «نه شرقی، نه غربی، انسانی»، از غرب و تمدن و فرهنگ بورژوازی حرف می زند که دو صورت ماشین و استعمار دارد. او اصولاً به این روش که ما حیات خود را با مناسباتی که با غرب داریم تعریف می کنیم اعتراض می نماید. ۲۵ در نتیجه این سنوالات جدید است که برخوردی خردمندانه و موشکافانه با غرب آغاز می شود. در بی این نحوه نگرش جدید است که کتابهای متعددی درباره غرب ترجمه می شود. کتابهایی چون «امریکای دیگر»، «سیاهان آمریکا را ساختند»، «ایالات نامتحد»، «ما مردم» و غیره علی رغم این که اکثر با دید «چپ جدید» مسائل را به تحلیل گذاشته اند اما بسیار آموزنده هستند. بعلاوه، خیل خارج رفتگان جدید و دانش آموختگان در کشورهای اروپائی تفاوتی کیفی با نسل های قبل از خود دارند. از یکطرف اعتماد بنفس بیشتری دارند، از طرف دیگر در زمانی که غرب رفتند که مبارزه مردم ویتنام غرب را به بن بست می کارساز کشیده بود: اسطوره «همه عظمت، همه قدرت، همه تمدن بودن غرب» در هم پیچیده شده بود.

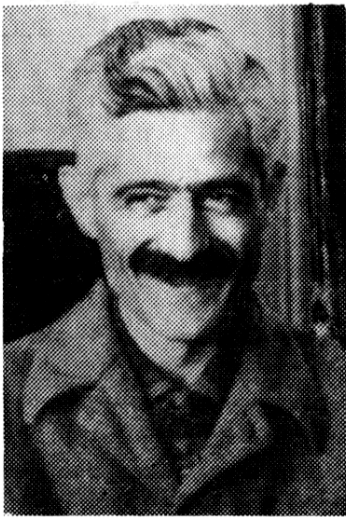
در واقع، مقدمات دوره «غرب شناسی» بموازات آمادگی مقدماتی برای انقلاب آغاز شده بود. درست است که در اثر انقلاب عظیم، همه جانبه و

در مقابل بحرانی فرهنگی ایجاد نمود که حریم فرهنگی داخلی را به تمامی درهم پیچید. در واقع، عصر رضاشاه و شخص او را می توان با تراکتوری مقایسه نمود که به روستائی سنتی وارد می شود و ضمن این که ممکن است نشان آبادانی باشد و شخم زدن کارآمد ارائه نماید اما تمام مرزبندیهای دیرینه را درهم می ریزد. جالب است که نخبگان وقت این مشکل را در اواخر عهد رضاشاه دریافتند و با تأسیس سازمان پرورش افکار در صدد توجیه کردن مرزبندیهای جدید برآمدند اما کار بجائی نرسید چرا که اولاً بسیار دیر بود و ثانیاً اشکال در حاکمیت اندیشه غرب ستانی بود و نه بدفهمی آن.^{۲۶}

فروپاشی ساختار سیاسی رضاشاهی در خلال جنگ جهانی دوم تأثیر چندان در اندیشه غرب ستانی نداشت. سرمقاله مجله ماهانه یادگار شاهد مثال گویائی است: «امروز دیگر برای هیچکس در این که تمدن اروپائی مایه سعادت و فلاح زندگانی است شک و شبهه ای باقی نمانده تا آنجا که اگر کسی منکر این حقیقت شود جز آنکه او را سفیه یا سفسطه کار بخوانیم راهی دیگر نداریم». ۲۷ در واقع ورود حزب توده ایران به صحنه سیاست و اجتماع کشور، غرب ستانی را نفس تازه ای بخشید و اصولاً نوع خطرناکتری از غرب ستانی، یعنی غرب ستانی مرامی (ایدئولوژیک) را بر غرب ستانی اقتصادی - سیاسی جاری افزود. لازمه روشن فکر بودن طرفداری از این نحله فکری جدید بود. به زبان یک اندیشمند درگیر در مسائل فرهنگی جامعه، «لازمه روشن فکری و تروتازگی آن است که انسان چپ روی یا لاقبل چپ نمائی بکند. روزه «شمال» داشته باشد که در آن زمان قبله آزادگان جهان معرفی شده بود». ۲۸ در واقع تسلط این جریان فکری است که اکثر متفکران زمانه را وامی دارد که بر آثار و نوشته های چپ و چپ گرایانه رذیه بنویسند.

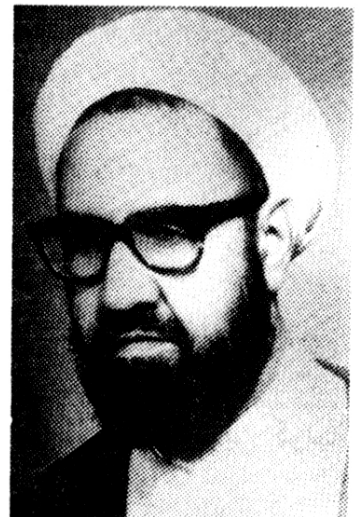
شور و شوق نهضت ملی شدن نفت این بحث را برای مدتی کنار زد. البته در این موقع است که بازیابی هویت ملی طرح می شود و زهمه زیر سؤال بردن «غرب خواهی» و «غرب ستانی» آغاز می گردد. دکتر فخرالدین شادمان در اثر خود به نام «تسخیر تمدن فرنگی» گرایش بی چون و چرا به سوی غرب و تأثیری را که این امر بر هویت ملی دارد به بحث می گذارد ولی سؤال غالب یعنی «چگونه مثل غرب بشویم» کماکان باقی می ماند.^{۲۹}

شکست نهضت ملی شدن نفت صرف نظر از تأثیراتی که بر ساختار سیاسی می گذارد در واقع آغاز دو قطبی شدن عمیق جامعه نیز هست. می توان از این دو قطب با عناوین «متولیان فرهنگ غرب ستانی» و «طرفداران فرهنگ غرب زدایی» یاد کرد. گروه اول، که از این تاریخ به مرور در اقلیت قرار می گیرند، نه تنها بر اندیشه غرب ستانی ثابت قدم می مانند، بلکه با روی کار آمدن نسل جدیدتری از خارج رفتگان ایرانی، توانی تازه گرفته در رسانه های گروهی خط مشی تعیین می کنند و در واقع سازمان پرورش افکار عهد رضاشاهی را به استادیوم ها، رادیو و صفحه تلویزیون منتقل می نمایند. از آن طرف، گروهی جدید بروز می کنند که نسبت به غرب سؤال دارند. شادروان جلال آل احمد را سخنگوی این گروه باید تلقی نمود. مقاله بسیار مهم «غرب زدگی»، علی رغم وجود تناقض و برخی کلی گویی های تاریخی در آن، مقاله ای کارساز بود که در واقع اسوه مفهومی جدیدی برای طرح مسأله برخورد با غرب ایجاد نمود. او سؤال ما را در رابطه با غرب تغییر داد. با طرح این نکته که غرب نوشدارو نیست بلکه مرضی است مهلک و جانکاه، در واقع



● جلال آل احمد

● درست است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از مناسبات نابرابر با غرب فاش شد و با محکومیت مطلق غرب، ذهن‌ها مشغول بی‌عدالتی‌های آن گردید اما در عین حال پرسش‌های جدی‌تری در رابطه با غرب مطرح شد. در واقع بحث بسیار مفصل در باره «وجود و ماهیت غرب» شاهد مهمی براین مدعا است.



● شهید مطهری

بکبارچه مردم بسیاری از مناسبات نابرابر با غرب فاش و با محکومیت مطلق غرب ذهنها مشغول بی‌عدالتیهای آن گردید، اما در عین حال، سئوالات جدی‌تری در رابطه با غرب مطرح شد. در واقع بحث بسیار مفصل درباره «وجود و ماهیت غرب» خود شاهد مهمی براین مدعا است.^{۲۶} اگر این سئوالات به طور جدی مورد بحث پژوهشی واقع شود و عنوان رساله‌های تحقیقاتی دانشجویان قرار گیرد (ظواهر حکایت از این دارد که قرار گرفته است)، و غرب‌شناسی رمق بیابد، آنوقت غرب‌شناسی به صورت یکی از «شناسی‌ها» مثل «گیاه‌شناسی» یا «روانشناسی» درخواهد آمد، نه نحله‌ای خطرناک و محوری برای محک زدن فرد، جامعه و تاریخ. بدین ترتیب، هم خود بی‌زاری و زبون‌اندیشی که قبلاً از آن یاد شد از میان خواهد رفت و هم برداشتهای پیچیده‌ای از این جوامع خواهیم داشت که ما را در مناسبات با غرب کارآمدتر و قوی‌تر خواهد نمود.



به نظر می‌رسد که کتاب «کار در بازنشستگی» تالیف خانم دکتر فاطمه گیوه‌چیان، کوششی است برای اینگونه غرب‌شناسی. این کتاب ویراسته و بازنویسی شده رساله‌ای است که در سال ۱۳۶۵ برای اخذ درجه دکترا در رشته انسان‌شناسی فرهنگی تالیف گردیده است. عنوان کتاب تناقض‌نا و ابهام‌آور است، اما زیر عنوان کتاب یعنی «تداوم سرسختانه یک تلقی جمعی امریکایی» قدری از ابهام می‌کاهد. کلمه «کار» تنها در حالت اسمی آن مورد نظر نیست بلکه مفهومی است که دلالت بر یک مقوله فرهنگی، یا به زبان خود نویسنده، «تلقی جمعی» دارد و لهذا قبل از آنکه در مقدمه کتاب از هدف نویسنده آگاه شویم اینطور برداشت می‌کنیم که کار در جامعه امریکایی شاخصی است فرهنگی و روشن‌کننده برخی از جنبه‌های ابهام‌آمیز و توضیح‌دهنده بسیاری از پیچیدگی‌ها. مؤلف این برداشت گذرا را در صفحات اولیه کتاب تأیید می‌کند: «این مطالعه مفهوم کار را به عنوان مقوله‌ای فرهنگی در ایالات متحده، از طریق پژوهش درباره شهروندان بازنشسته، [یعنی] اقشری از جمعیت که مرحله کار را پشت سر گذاشته‌اند، بررسی خواهد کرد.» (ص ۱) ابهام خیلی زود و هنگامی مرتفع می‌شود که در صفحات بعد مؤلف چنین توضیح می‌دهد: «اولین درسی که به عنوان پژوهشگر فرهنگ امریکا گرفته بودم این دریافت بود که فرد، در ایدئولوژی امریکا جایگاه بارزی دارد. قبل از آغاز مطالعه میدانی، علاقه اولیه‌ام این شده بود که کناکش میان فرد و جامعه را بررسی کنم. به زبان دیگر، می‌خواستم جایگاه و مقام یک «فرد» را در جامعه بفهمم. اما تحیر من از رفتار بازنشستگان در مرکز سالمندان، جهت مطالعه‌ام را تغییر داد.» (ص ۵) آنچه باعث حیرت مؤلف شده بود رفتار سالمندان بازنشسته به مناسبت حضورشان در مرکز بود. با اینکه هدف از تاسیس مرکز ارائه برنامه‌های تفریحی، احتمالاً آموزشی، سفرهای زیارتی و امثال آن بوده، ولی در عمل طرز برخورد و رفتار سالمندان این تصور را القاء می‌کرده است که آنها کارکنانی هستند که برای کاری که موظف به انجام آن شده‌اند مراجعه نموده‌اند. این شهروندان وقتی هم که قرار است بیک نیک بروند، درباره کتابی

جدید صحبت کنند، برای وقت‌گذرانی ورق بازی کنند، ابتدا جلسه‌ای رسمی تشکیل می‌دهند و رئیس، نایب رئیس، منشی و امثال این مناصب رسمی را برای انجام برنامه‌ای که مورد نظر است انتخاب می‌کنند. در تمام مدت اجرای برنامه یا بازی با جدیت با قضیه برخورد می‌کنند و دستورات مقامات خود تعیین کرده را با وفاداری اطاعت می‌کنند. به زبان مؤلف، آنها «کاربازی» می‌کنند و مرکز سالمندان برای آنها «محل کار» است نه محل تفریح و «وقت‌گذرانی» (ص ۷)

در رابطه با کار، مؤلف جامعه امریکارا دارای سه گروه می‌داند. گروه اول کودکان و نوجوانان هستند که به تحصیل در مدارس، در درجات مختلف، اشتغال دارند یا در مؤسسات حرفه‌ای تعلیم می‌بینند. اگر ذهن این گروه مشغول کار باشد طبیعی است زیرا آنها باید خود را برای کارآماده نمایند. همین بحث را در مورد گروه دوم یا گروه سنی کاری نیز می‌توان تعمیم داد. اگر ذهن و دل آنها متوجه کار باشد در واقع نشان داده‌اند که وظیفه‌شناس هستند. گروه سنی سوم یعنی سالمندان، از طریق بازنشستگی مؤدبانه از حوزه کار اخراج شده‌اند. آنها حق دارند که کار نکنند و از امتیازات آن بهره‌مند شوند. پس اگر در دوره بازنشستگی هم ادای کار کردن درمی‌آورند، رفتارشان نمایانگر نوعی اجتماعی شدن عمیق در مرزهای فرهنگی است و به همین دلیل مطالعه آنها در واقع مطالعه فرهنگ غالب است. لهذا طرز برخورد و نحوه عمل سالمندان در اجرای «فعالیت‌هایی که مرکز برای آنها تدارک دیده است» رهنمودی کارساز در شناخت جنبه‌ای از جامعه امریکا است.

رهیافت مؤلف یا به قول خود او «چارچوب نظری» اش نماد گرایانه است. اما او واقف است که رفتار نمادین بازنشستگان از دو عامل مهم ایدئولوژیکی، «ارزش فرهنگی که در جامعه به فرد و موفقیت داده می‌شود» و فشارهای محیطی و بیرونی، «بازنشستگی اجباری» اثر می‌گیرد. (ص ۹) به زبان دیگر، محیط فرد را به نوعی زندگی در بازنشستگی ملزم می‌کند که با ارزشی که جامعه برای دستاورد قائل است مغایرت دارد، و در واقع گیرافتادن فرد در چنبر این دو عامل مخالف سویه، ما را به فهم برخی از جنبه‌های فرهنگی هدایت می‌کند. روش مؤلف هم، آن طور که معمول انسان‌شناسان است، «مشاهده مشارکتی» است، بدین صورت که برای چندین ماه متوالی در فعالیت‌های آنها مشارکت و اطلاعات جمع‌آوری نموده است.

مؤلف در گفتار دوم پس از بررسی آثار کسانی که در مورد فرهنگ شناسی امریکا از اربابان فکر و نظر تلقی می‌شوند، به ارائه تعاریف تفصیلی از کار پرداخته و نشان می‌دهد که در امریکا «برای اکثر مردم کار صرفاً وسیله‌ای برای تولید چیزی با ارزش نیست، بلکه منبع بارزی از هویت است که ساز و برگ نظم دادن به وقت و روابط اجتماعی را فراهم می‌آورد.» (ص ۳۴) در گفتارهای سوم و چهارم، با مرکز سالمندان، فعالیت‌های آن و برخی از سالمندان به عنوان نمونه آشنایی شویم. هردو گفتار به طور دقیق و با تفصیل فعالیت‌های مرکز و سپس طرز رفتار سالمندان را در رابطه با آن فعالیتها دسته‌بندی می‌نماید. گفتار پنجم با عنوان گویای «ورای مرکز سالمندان» منعکس‌کننده تحقیقات در مراکز

مشابه واقع در شهرها و ایالات دیگر است تا اطمینان حاصل شود که می توان تفسیرها و نتیجه گیری های انسان شناسانه را تعمیم داد یا اگر قرار است تعدیلی صورت بگیرد، این تعدیل ها باید در کدام حوزه ها باشد.

گفتار ششم، «تحلیل نمادین، بینش جامع» به بررسی اطلاعات ارائه شده در چارچوب فرهنگ آمریکا می پردازد. تجربه کار طولانی، به سالمندان این درس فرهنگی عمیق را داده است که ارزش آنها به اندازه آخرین دست آوردی است که داشته اند. حال که جامعه آنها را از عرصه واقعی پس زده است، آنها عرصه خود را می آفرینند. در این عرصه ساختگی تمام عناصر مراحل گذشته یعنی دوره قبل از کار و دوره کار ایجاد می شود. جلسات درس برقرار می گردد که یادآور یادگیری در عرصه قبل از کار است. از آن طرف کارگاههای تولید اسباب بازی و ظرفهای سفالی تاسیس می شود و تولید آن برای فروش یا مصرف در موسسات خیریه ارائه می گردد. تا اینجا قضیه هم آسان است و هم قابل تقلید و بدیل سازی، اما سالمندان یک مشکل مهم و اساسی دارند و آن مساله سن است که سالمندان فکر می کنند مانع از آنست تا شبیه مردمان حوزه کار شوند. (ص ۱۲۰) از طرفی در فرهنگ عمومی، جوانی و طراوت است که به نمایش گذاشته و تشویق می شود. البته مولف نشان می دهد که سالمندان بگونه ای ظاهراً متناقض با مسئله سن مبارزه می کنند. از یکطرف مسن بودن را باشکوه و نشانه بینش و تجربه می گیرند و مفتخرانه در باره آن صحبت می کنند (صص ۱۲۸-۱۲۵)، از طرفی وجود آن را با تظاهر به جوانی، پوشیدن لباسهای جوانترها، صحبت نکردن در باره سن و سال و با «جوانی در دل» انکار می کند (صص ۱۳۳-۱۲۹). در واقع این قسمت کتاب بسیار غم انگیز است زیرا این احساس را به خواننده منتقل می نماید که سالمندان حق سالمند بودن ندارند چرا که «تولیدکننده» نیستند. مقایسه وضعیت آنها با جوانان و کودکان که آنها نیز خارج از عرصه کارند گویاتر است. «گرچه کودکان نیز خارج از حوزه کار هستند، اما آنها می توانند از طریق جدی بودن و موفق شدن در روند تبدیل به «یک آمریکائی آرمانی»، هویت و احترام اجتماعی کسب کنند. وضع سالمندان دردناک است زیرا هرچه آنها جدی تر عمل می کنند کمتر مورد قبول جامعه هستند.» (ص ۱۳۶) جامعه با کنارزدن آنها در واقع بی ارزشی آنها را نشان داده است، و لهذا هرچه کمتر مطرح باشند بهتر.

کتاب «کار در بازنشستگی» کتابی است خواندنی. نویسنده نشان می دهد که هم به موضوع کار خود مسلط است و هم ابزار کار خویش را که روش مطالعه و تسلط بر زبان باشد بخوبی در خدمت دارد. ایرادی که می توان گرفت این است که تا چه حد مرکزیت کار، نه مصداق حاکمیت مقوله ای فرهنگی، بلکه محصول ساز و کار نظام سوداگری (سرمایه داری) و استثمار اقتصادی است. البته مولف واقف است که مرکزیت کار در جامعه آمریکا ناشی از بویائی دو عامل یکی مفهوم «دعوت» در کلام پروتستانیسم (ص ۲۶) و دیگری تقاضای نظام سوداگری برای تولید (ص ۱۰۲) است. اما چگونگی ارتباط این سه عامل یعنی «فرد»، «تولید»، و «پاسخ به دعوت خداوندی» و نحوه مسلط شدن عامل دوم بر دو عامل دیگر نیاز به توضیح مفصل تر دارد.

اما همان طور که قبلاً گفته شد، کتاب «کار در بازنشستگی» را باید قدمی در راه غرب شناسی غیر جانبدارانه و بررسی یکی از جنبه های زندگی در جامعه ای بیگانه دانست و طبیعی است که مثل همه قدمهای اولیه استوار نباشد. زیرا برداشتن قدم اول همواره مشکل است و پیشگامان مشکلات بزرگتری دارند. این قدم را در تقویت غرب شناسی به فال نیک گرفته و کاری به موازات کتابهای جدیدی که اخیراً به مطالعه جنبه های از غرب پرداخته اند تلقی می نمایم.

پانویسها و منابع

- ۱- در مورد کشور خود ما می توان از کتابهای غربیان مثل ان.ک. لمبتون. «مالک و زارع در ایران» ترجمه منوچهر امیری (تهران: چاپ جدید، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷)، ادوارد براون «تاریخ ادبیات ایران» ترجمه جمعی از دانشمندان (تهران، ۱۳۴۶)؛ و از آثار روسها در باره تاریخ ایران باستان نام برد.
- ۲- گویا نخستین بار در سال ۱۲۲۶ هـ - ق (۱۸۱۱م) دو نفر برای تحصیل آنچه، به قول عباس میرزا، «برای من و مملکتشان مفید است» به خارج اعزام شدند که یکی می میرد و دیگری میرزا صالح شیرازی است که سفرنامه اش در دو چاپ مختلف به طبع رسیده است.
- ۳- به نقل از فریدون آرمیت، «امیرکبیر و ایران»، (تهران: خوارزمی، چاپ چهارم ۱۳۸۴)، ص ۱۶۱.

- ۴- هما ناطق، «ایران در راه یابی فرهنگی»، ۱۸۳۸-۴۸، (لندن، ۱۹۸۸)، ص ۱۳۹
- ۵- نقل از منبع پیشین، ص ۴۹.
- ۶- مقایسه شود با آدمیت، منبع قبلاً یاد شده، صص ۳۵۵-۵۳.
- ۷- فریدون آدمیت، «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت»، (تهران: سخن، ۱۳۴۰)، ص ۳۷
- ۸- فریدون آدمیت، «اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی»، تهران: طهوری، ۱۳۴۶)، ص ۲۲۷.
- ۹- سید حسن تقی زاده، «اخذ تمدن خارجی»، یغما، شماره ۹ (سال ۱۳۳۹) ص ۴۱۹. بعداً این سخنرانی ها با همین عنوان با مقدمه محمد درخشش به صورت جزوه ای مستقل چاپ شد.
- ۱۰- «مذاکرات اولین مجلس شورای ملی». این موضع از شخصی مثل تقی زاده بعید است زیرا که او از معدود بازیگران اصلی سیاست در مشروطیت است که ظاهراً نظر افتها و پیچیدگی های حکومت و بویژه حکومت مشروطه را می شناسد. هم اوست که در باره حکومت آزادی نویسد: «بعکس حکومت استبدادی یکی از مشکل ترین و غامض ترین و پیچیده ترین و صعب الوصول ترین امور عالم است و برای این که مفید باشد محتاج به هزار برابر عقل و حکمت و حزم و تدبیر و پختگی و فراست و علم و اعتدال... و بالاتر از همه و بیشتر از همه به رشد ملی و اعتدال جامعه و کمالات لازم دیگری است.» (مقالات تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران، بی نا، جلد اول، ص ۲۹۶).
- ۱۱- میرزا ملکم خان، «دفتر تنظیمات»، به نقل از آدمیت. «فکر آزادی...»، قبلاً یاد شده، ص ۱۲۳
- ۱۲- مصاحبه با داریوش آشوری، در علی اصغر ضرابی، مجموعه مصاحبه های ضرابی»، (تهران: بامداد، ۱۳۵۱)، ص ۱۰۹
- ۱۳- مثلاً نگاه کنید به سرمقاله های روزنامه علی اکبر خان داور، «مرد آزاد»، «حکومت را باید از این سلسله کهنه [نسل قدیم] گرفت و به دست جوانهائی سپرد که اگر لیاقتشان هم محقق نیست - لا اقل - بی عرضه بودنشان مسلم نباشد.» شماره ۱۸ (۴ حوت ۱۳۰۱).
- ۱۴- مطلب زیر که از خاطرات یکی از نخبگان زمان است خواندنی است: «سومین عامل برای ایجاد مرکز قدرت و کمک به سردار سپه تشکیل حزب از جوانان تحصیل کرده بود. در اواخر ۱۳۰۱ داور اقدام بدین کار کرد. نخست با کمک چند تن که عضو مؤسس خوانده شدند و نگارنده یکی از آنان بود اسم حزب را رادیکال انتخاب کرد تا نشان دهد که مقصود اصلی اصلاح کلیه امور و شئون کشور از ریشه است.» عیسی صدیق، «یادگار عمر»، (تهران: دهخدا، جلد اول، ۱۳۳۴)، ص ۵۶.
- ۱۵- «نامه دولت آبادی از بروکسل به تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۰۹»، ۲۸ هزار روز تاریخ»، (تهران: موسسه اطلاعات)، ص ۱۶۴.
- ۱۶- عبدالرضا صادقی پور، «یادگار گذشته»، (تهران: جاویدان، ۱۳۴۶)، ص ۵۶.
- ۱۷- منبع پیشین، صص ۵۵-۵۴.
- ۱۸- ابراهیم خواجه نوری، «بازیگران عصر طلانی»، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۲) جلد اول، ص ۴۷.
- ۱۹- خوشبختانه هم اسناد سازمان پرورش افکار موجود است و هم سخنرانی هائی که در جهت توجیه چارچوب رضاخانی نموده اند. مراجعه شود به پرونده شماره ۱۱-۱۰۸ مرکز اسناد ملی ایران، مقاله مختصر ولی جامعی هم در مطبوعات ظاهر شده است: هنگامه، «سازمان پرورش افکار»، اطلاعات (سه شنبه ۸ مهر ۱۳۲۰):
- ۲۰- «ما و تمدن اروپائی»، یادگار، سال ۵، شماره ۴ (بهمن ۱۳۲۶)، ص ۲.
- ۲۱- محمد علی اسلامی ندوشن، «در باره ادب معاصر ایران»، بیان، شماره ۳ (مرداد ۱۳۶۹)، ص ۳۲. این مقاله سخنرانی نویسنده در خارج از کشور است که تحت عنوان «چند نکته گزینتی و ناگفتنی در باره ادب معاصر ایران» در خارج نشر شده بوده است.
- ۲۲- فخرالدین شادمان، «تسخیر تمدن فرنگی»، (تهران، بی نا، ۱۳۲۶).
- ۲۳- در سخنرانیهای امام در جریان قیام ۱۵ خرداد، و بخصوص در سخنرانیهای بعد از تصویب درخواست آمریکا برای تعمیم مصونیت دیپلماتیک به ماموران فنی و اعضای هیات نظامی آمریکا، از غرب به عنوان منشاء مشکلات یاد می شود: «بدبختی ملل اسلامی از دخالت اجانب در مقدرات آنها است». سید حمید روحانی، «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی» (تهران، بی نا) ص ۷۳۰.
- ۲۴- اکثر کارهای او در دهه اخیر در این باره است. به طور خاص نگاه کنید به «در برابر فرهنگ غرب و اسیر تکنیک غرب»، در کتابش «جامعه، جوانان، دانشگاه - دنیروز، امروز، فردا»، (تهران: شرکت کتابهای جیبی، ۱۳۵۰).
- ۲۵- دکتر عبدالحمید زین کوب، «نه شرقی، نه غربی - انسانی» (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۳)، صص ۲۹-۳۲.
- ۲۶- نگاه کنید به کیهان فرهنگی شماره های سال ۱۳۶۳، مقاله دکتر عبدالکریم سروش «وجود و ماهیت غرب»، در کتاب جدیدش درج شده است. «تفرج صنع گفتارهایی در مقولات اخلاق و صنعت و علم انسانی»، (تهران: سروش، ۱۳۶۶)، صص ۲۴۰-۲۵۳.
- ۲۷- مثلاً نگاه کنید به نجف دریابندری، «درد بی خویشتنی: بررسی مفهوم الیناسیون در فلسفه غرب»، (تهران: پرواز، ۱۳۶۹).